

Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 1, Spring 2022, 405-423
Doi: 10.30465/CRTLS.2022.32639.1955

A Reflection on Carl Mannheim's Theory of Cultural Democracy in *The Democratization of Culture*

Abdolreza Navah*

Abstract

Karl Mannheim is a Hungarian-German sociologist and one of the leading figures in the sociology of knowledge during thirty decades of the twentieth century thirty centuries and at the same time with the rise of the National Socialist Party. He sees democracy not only as a political phenomenon but also as a prelude to the spread of democratic culture, as well as a consequence of a kind of social turmoil resulting from the displacement of classes and civic values replacing the traditional values of the bourgeois aristocracy. In this work, Mannheim tries to describe the process of transformation in sociological but abstract language. In general, it can be said that Mannheim, by focusing on the discussion of culture, has tried to show what factors hinder the realization of democracy in societies in transition and finally has offered solutions in this regard.

Keywords: Democracy, Sociology of Knowledge, Bourgeois Aristocracy, Political Science, Democratic Culture.

* Associate Professor of Social Sciences, Faculty Member of Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran, ar.navah@scu.ac.ir

Date received: 01-10-2021, Date of acceptance: 26-02-2022



تأملی بر نظریه دموکراسی فرهنگی کارل مانهایم در کتاب دموکراتیک‌شدن فرهنگ

عبدالرضا نواح*

چکیده

کارل مانهایم جامعه‌شناس مجاری-آلمانی و از چهره‌های اصلی جامعه‌شناسی معرفت است که کوشیده در فصل کوتاهی و برپایه روش‌های قیاسی و شهودی با ادبیاتی تاحدی انتزاعی پاسخی برای نابه‌سامانی‌های سیاسی حاصل از گسترش دموکراسی در آلمان دهه ۱۹۳۰ و مقارن با قدرت‌گیری حزب ناسیونال‌سوسیالیسم بیابد. او دموکراسی را تنها پدیده‌ای سیاسی در نظر نمی‌گیرد، بلکه مقدمه آن را گسترش فرهنگ دموکراتیک دانسته و هم‌چنین پی‌آمد آن را نوعی به‌هم‌ریختگی اجتماعی ناشی از جابه‌جایی طبقات و ارزش‌های مدنی جای‌گزین ارزش‌های سنتی اشرافیت بورژوازی دانسته است. مانهایم در این اثر کوشیده است تا فرایند دگرگونی را به زبانی جامعه‌شناختی، اما انتزاعی شرح و تفصیل دهد. به‌طور کلی می‌توان گفت مانهایم با تمرکز بر بحث فرهنگ کوشیده است تا نشان دهد که چه عواملی مانع تحقق دموکراسی در جوامع در حال‌گذارند و در نهایت راه‌کارهایی را در این زمینه ارائه کرده است.

کلیدواژه‌ها: دموکراسی، جامعه‌شناسی معرفت، اشرافیت بورژوازی، علم سیاست، فرهنگ دموکراتیک.

* دانشیار علوم اجتماعی، عضو هیئت‌علمی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

ar.navah@scu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۰۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۰۷



۱. مقدمه

کتاب *دموکراتیک‌شدن فرهنگ* نوشته کارل مانهایم (Karl Mannheim 1893-1947) جامعه‌شناس معروف مجاری-آلمانی است که از او به‌عنوان چهره اصلی جامعه‌شناسی معرفت نام می‌برند. مانهایم در بوداپست از پدری کلمی مجاری و مادری کلمی آلمانی زاده شد. در سال ۱۹۱۹ و پس از انحلال دولت کوتاه‌مدت رژیم کمونیستی در مجارستان، او و تعدادی از هم‌فکرانش به دلیل آن‌چه «ارباب سفید» نامیده شده بود، به فرار از مجارستان و مهاجرت به آلمان مجبور شدند. وی در سال ۱۹۳۳ و با قدرت گرفتن حزب ناسیونال‌سوسیالیست هیتلری به فرار واداشته شد و این بار از آلمان به انگلستان مهاجرت کرد و در نهایت در سال ۱۹۴۷ در لندن درگذشت.

تناقض‌ها و ناهم‌سازی‌هایی که در آثار مانهایم دیده می‌شوند، چندان به این علت نیستند که او خود به آن‌ها توجهی نداشته است، بلکه بیش‌تر از آن جهت است که او قصد داشته است تا به هر موضوعی که توجه می‌کند، آن را تا پایان و حل نهایی دنبال کند. او معتقد است: «وظیفه ما این است که نقاط ضعف تفکر بشری را در مرحله کنونی آن نشان دهیم... این ناهم‌سازی‌ها استخوان‌های لای زخم‌اند و ما کارمان را از همین‌ها باید آغاز کنیم» (کوزر ۱۳۶۸: ۵۶۴).

مانهایم کتاب *دموکراتیک‌شدن فرهنگ* را در سال ۱۹۳۳ و به‌هنگام قدرت‌گیری حزب ناسیونال‌سوسیالیسم آلمان نوشت. آلمان سال‌های دهه ۱۹۲۰، که مانهایم پس از مهاجرت از مجارستان آن را برای زندگی برگزیده بود، دیگر جامعه ایستای عصر ویلهلم (Wilhelm) نبود، بلکه صحنه مواجهه دائمی میان گروه‌های متنازعی بود که به ایدئولوژی‌های متعددی وابسته بودند، اما این کوشش‌ها و فعالیت‌های مدام پنهان‌کننده یک واقعیت تلخ بود و آن این‌که آلمان نیز، هم‌چون مجارستان، جامعه‌ای به بن‌بست رسیده بود. انقلاب آلمان در سال ۱۹۱۸ نتوانسته بود لرزه مؤثری بر اندام نظام سیاسی اجتماعی بنای ویلهلمی وارد کند. جمهوری نوین آلمان، که با بحران‌های متعددی هم‌چون تورم، بی‌کاری، و تهدید چالش‌های تندروانه جناح‌های تندرو چپ و راست روبه‌رو بود، هیچ‌گاه قادر به دستیابی به ثباتی پایدار نشد. در همین زمان، فرهنگ روشن‌فکری بیش از هر عصر دیگری در آلمان به‌بار نشسته بود. با این‌همه، نباید منکر این واقعیت شد که «هنرمندان، ادیبان و عامه روشن‌فکران، در دهانه آتشفشانی که هر زمان بیم انفجارش می‌رفت، سرگرم اجرای یک رقص مهیج بودند» (همان: ۶۰۰).

تأملی بر نظریه دموکراسی فرهنگی کارل مانهایم ... (عبدالرضا نواح) ۴۰۹

در زمینه جنبش‌های کارگری، آلمان متفاوت با مجارستان، از وجود یک جنبش کارگری نیرومند برخوردار بود، لیکن این جنبش با تمام انرژی درخوری که داشت، قادر به مبارزه با وضع موجود نبود. دانشگاه‌های آلمان گرچه هم‌چنان در دست صدروشنینانی بود که مایه بروز خشم کسانی هم‌چون ماکس وبر (Max Weber) و جورج زیمل (Georg Simmel) شده بود، لیکن به تدریج پذیرای دگرگونی‌های نوظهوری شد، تا آن‌جاکه برخی از روشن‌فکران کلمی که در رژیم قیصری راهی به دانشگاه‌های آلمان نداشتند، اینک صاحب کرسی‌های رسمی تدریس شده بودند. به همین سبب بود که تعدادی از روشن‌فکران چپ دانشگاه‌ها را پناهگاه‌های امن و آرامی تشخیص داده بودند که از آن‌جا می‌شد دگرگونی‌های اجتماعی را با سنجش و به‌دور از خشم بررسی کرد.

نوشته‌های مانهایم در سال‌های دهه ۱۹۲۰ نشان از آن دارند که او هم‌چنان دل‌نگران وقایع اجتماعی و روی‌دادهای پرتب‌وتابی است که در جامعه در حال ظهور بود، اما شاید به دلیل تجربه تلخی که از سرنوشت جمهوری شورایی مجارستان کسب کرده بود، از درگیری مستقیم در فضای سیاسی جامعه آلمان پروا می‌کرد. کتاب *دموکراتیک‌شدن فرهنگ* بعدها با کمک ارنست مانهایم (Ernest Manheim)، با عنوان *مقدمه‌ای در جامعه‌شناسی فرهنگ* در سال ۱۹۵۶، به زبان انگلیسی و در انگلستان به چاپ رسید. مانهایم گرچه جهت‌گیری‌اش را در انگلستان در قبال مسائل موجود کاملاً دگرگون کرده بود، با شگفتی تمام می‌توان دید که او هم‌چنان از نظریه‌هایش، که مبتنی بر نقش نجات‌بخش روشن‌فکران بود، با جدیت دفاع کرده است. او از نخبگانی متشکل از برنامه‌ریزان و آموزش‌گرانی نام برده و به آنان دل‌بسته بود که باید جامعه را دست‌خوش دگرگونی‌های زیربنایی می‌کردند. از نظر او، بحران کنونی تمدن بشریت گونه‌ای فراگرد دموکراتیزه کردن بنیادی است و معتقد بود که در ادوار گذشته در هر جامعه‌ای، نخبگان آن جامعه به سادگی قادر به هدایت مردم و جلوگیری از دخالت آنان در امور سیاسی بودند، اما این انحصار فرهنگی و سیاسی امروزه از دست نخبگان خارج شده است (مانهایم ۱۳۹۲). امروزه شمار فزاینده‌ای از گروه‌های اجتماعی خواستار سهمی در نظارت اجتماعی سیاسی‌اند و می‌خواهند مصالح آن‌ها نیز در این امور در نظر گرفته شود (کوزر ۱۳۶۸: ۵۷۲).

از نظر مانهایم، توده‌های عقب‌مانده در دوران گسترش دموکراسی تهدیدی بالفعل برای گروه نخبگان موجود خواهند بود. وی معتقد است که این تهدید تنها متوجه نخبگان

جامعه نیست، بلکه از آن‌جا که این گروه‌های مردمی خواستار کسب حقوق و دخالت در امر سیاسی هستند، این حرکت تهدیدی برای کل جامعه است که در جامعه‌ای که مدت‌ها بر اساس سنت‌های فکری ریشه‌دار و نهادینه‌شده‌ای حرکت کرده است، فرایندی است که در نهایت به بی‌ثباتی جامعه خواهد انجامید و خطر یک شورش بی‌سازمان و توده‌ای کل جامعه را تهدید می‌کند. به نظر او از آن‌جا که توان‌مندی‌های مدیریتی پیشین نخبگان از دست رفته است، تنها یک نظام اجتماعی بازسازی‌شده و مبتنی بر برنامه‌ریزی خودآگاهانه قادر به نجات تمدن غرب است. به باور او، بحران کنونی از طریق گونه‌ای معقولیت جوهری به اصلاح خود قادر است و تنها از طریق تفکری برنامه‌ریزی‌شده می‌تواند جامعه‌شناسی سیاسی و دموکراتیک را تحت گونه‌ای از نظارت نظم‌یافته درآورد. «همه ما پس از این جنگ می‌دانیم که راهی برای بازگشت به سامان اجتماعی مبتنی بر بازار آزاد وجود ندارد. جنگ با هموارساختن راه یک سامان نوین برنامه‌ریزی‌شده در واقع سازنده یک انفجار خاموش است» (همان: ۵۷۵).

مانهیم با تجربه‌ای که از به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان داشت، در خصوص گزینش نخبگان حساسیت فراوانی از خود نشان داده و در این باره می‌نویسد:

تغییر شکل جامعه برنامه‌ریزی‌نشده مبتنی بر رقابت گروهی و فردی به جامعه برنامه‌ریزی‌شده، که هم‌اکنون در جریان است، به شیوه‌های هرچه منظم‌تر گزینش رهبران خواهد انجامید... زیرا مسئله ما این است که چگونه کانون‌های گوناگون قدرت خودسرانه را تحت نظارت درآوریم و آن‌ها را در یک الگوی فراگیری هماهنگ و هم‌بافته کنیم و وادارشان سازیم که به تدریج در خدمت کل اجتماع درآیند (همان: ۵۷۶).

از آن‌جا که جامعه ایران پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷، به سوی تحقق هرچه بیش‌تر دموکراسی در حرکت بوده است و یک دموکراسی نوپا محسوب می‌شود، بررسی و نقد کتاب *دموکراتیک شدن فرهنگ* می‌تواند نکات و راه‌بردهای خوبی را برای علاقه‌مندان به حوزه دموکراسی و نظریات سیاسی - جامعه‌شناختی در بر داشته باشد. بر همین اساس، در مقاله حاضر تلاش بر این بوده است تا شرح مختصری از محتوای کتاب ارائه شود. سپس، نقاط قوت و ضعف کتاب نمایانده شود تا مخاطبان بتوانند ضمن آشنایی اجمالی با مباحث اصلی کتاب به مطالعه و بهره‌مندی از آن علاقه‌مند گردند.

۲. نگاهی به کتاب و محتوای آن

کتاب *دموکراتیک شدن فرهنگ* ترجمه یکی از مقاله‌های کتاب *مقاله‌هایی در جامعه‌شناسی فرهنگ* (۱۹۵۶) است که پرویز اجلالی آن را در قالب کتابی جداگانه به فارسی برگردانده است. مترجم در توضیح این مطلب می‌نویسد: «به نظر من مقاله "دموکراتیک شدن فرهنگ" یکی از زیباترین گونه‌های تحلیل جامعه‌شناختی و نمونه درخشانی از کاری است که جامعه‌شناسان معرفت و جامعه‌شناسان فرهنگ می‌باید انجام دهند» (کوزر ۱۳۶۸).

ناگفته نباید نهاد که اندیشه مقابله با نظام تمامیت‌خواه ناسیونال‌سیویالیسم در نزد تعداد چشم‌گیری از اندیشمندان دهه ۱۹۳۰ آلمان، کسانی که صدای پای فاشیسم را از مدت‌ها قبل شنیده بودند، دیده می‌شود که از آن جمله می‌توان به افراد ذیل اشاره کرد: تئودور آدورنو (Theodor Adorno) و همکارانش در کتاب *شخصیت اقتدارطلب* (۱۹۵۰)، فرانس نویمان (Franz Neumann) در کتاب *بهمیوت: ساختار و عملکرد ناسیونال‌سیویالیسم* (۱۹۴۴)، ارنست کاسیرر (Ernest Cassirer) در کتاب *اسطوره دولت* (۱۹۴۶)، و هانا آرنهت (Hannah Arendt) در کتاب *توتالیتاریانیسم* (۱۹۵۱).

مانهایم، هم‌چون اندیشمندان مذکور، در کتاب مورد بحث به دنبال توضیح و بررسی دو هدف زیر بوده است:

۱. بررسی چگونگی منظرگاه سلسله‌مراتبی نبوغ و برخورداری از استعدادهاى خارق‌العاده و منحصر به فرد آدمیان؛
۲. بررسی تحلیلی حذف اعتقاد به نظم سلسله‌مراتبی نبوغ و استعدادهاى جاودانی و منحصر به فرد آدمیان.

در همین رابطه، مانهایم می‌نویسد: «انسان‌های بزرگ، مردان بزرگی‌اند، اما نه به‌خاطر این‌که جوهر ازلی متفاوتی دارند، بلکه به این سبب که فرصت‌های بهتر و عظیم‌تری برای بشر یافته‌اند» (مانهایم ۱۳۹۴: ۳۰).

کتاب *دموکراتیک شدن فرهنگ* از نظر مترجم آن سه ویژگی خاص دارد. اول آن‌که مانهایم از سویی میان قدرت تحلیل و ازسوی دیگر، دقت نظر و باریک‌بینی در مشاهداتش توازنی عالی ایجاد کرده است (همان: ۸). دوم آن‌که با وجود تحلیل‌های جامعه‌شناسانه ظریف و زیبایی که از اندیشه مدرن و سنتی به دست داده، خود هرگز این تحلیل‌ها را برای تبیین این اندیشه‌ها کافی ندانسته است و می‌اندیشد که سوگیری جامعه‌شناسانه‌ای که گسترش می‌دهد، به این معنا نیست که مقولات جامعه‌شناختی تنها ابزاری هستند که

تجربه بشری را می‌توان با آن‌ها بیان کرد، «بلکه برعکس یکی از دلایل این‌که می‌خواهیم واقعیت انسانی را مورد تحلیل ریشه‌ای جامعه‌شناختی قرار دهیم، این است که می‌خواهیم تأثیرات عوامل اجتماعی را بفهمیم تا در صورتی که برای انسان مضر تشخیص داده شوند، آثارشان را خنثی کنیم» (همان: ۱۱۳-۱۱۴). ویژگی سوم این کتاب همانا اعتقاد آگاهانه مانهایم به پیروزی جریان دموکراسی‌خواهی فرهنگی در کشورهایی چون آلمان، اسپانیا، و... است. او کتاب مذکور را به صورت زیر تقسیم‌بندی کرده است:

۱. برخی مشکلات دموکراسی‌های سیاسی در مرحله رشدیافتگی کامل؛

۲. مردم‌سالاری‌گرایی، هم‌چون یک پدیده عمومی فرهنگی؛

الف. سه اصل اساسی دموکراسی؛

ب. اصل برابری هستی‌شناسانه همه انسان‌ها؛

ج. استقلال واحدهای اجتماعی؛

د. نخبگان دموکراتیک و شیوه‌گزینش آن‌ها؛

ه. مسئله بی‌خویشی یا فنا.

۳. بازخوانی کتاب

در این کتاب، ابتدا مانهایم دموکراسی را سرنوشت مقدر همه آدمیان در دنیای جدید دانسته که گستره آن نه تنها در فضای سیاسی، بلکه در کل حیات فکری و فرهنگی قابل رؤیت است. در مراحل ابتدایی مردم‌سالاری فضای سیاسی در اختیار گروه‌های سیاسی خاصی است که مانع ورود توده‌های مردم به این سپهرند، اما آن‌گاه که مشارکت همگانی می‌شود، گروه‌هایی که هیچ آگاهی‌ای از واقعیت‌های سیاسی ندارند، عهده‌دار انجام وظایف سیاسی می‌شوند. حاصل کار پیدایش وضعیت تضادآمیز است. او معتقد است بروز چنین وضعیتی منجر می‌شود که «در عصر ما که مردم‌سالاری‌گرایی کامل پا به عرصه تاریخ نهاده، گروه‌هایی باهم در منازعه‌اند که دیدگاه‌هایشان از لحاظ تاریخی بسیار ناهم‌زمان هستند و همین نکته اختلال به وجود می‌آورد» (مانهایم ۱۳۹۴: ۱۵). او نکته دقیق و قابل تأملی را مطرح می‌کند که نشان‌دهنده نگرانی و هوش بالای او از اوضاعی است که اروپای دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ با آن روبه‌رو شد. به‌طور خلاصه، باید گفت به‌عنوان یک قاعده دموکراسی‌ها را دشمنان غیردموکرات از بین نمی‌برند، بلکه اغلب آن‌ها قربانی عوامل خنثی‌سازی‌ای می‌شوند که از درون نظام دموکراتیک سر برآورده‌اند (همان: ۱۷).

درباب دموکراسی فرهنگی، که موضوع اصلی کتاب است، مانهایم بر این عقیده است که جامعهٔ معاصر اروپایی زمینه‌ساز احراز هویت‌های مستقل در نظامات دموکراتیک است که پی‌آمدهای چنین تعاملی را باید در موضوعات حوزه‌های معرفت و اندیشه بازجست. مانهایم عقیده دارد که با کنارزدن سنت‌های عرفی، می‌توان به نواهای مختلف و حتی متضاد آرا و اندیشه‌های دیگران گوش سپرد. «هنگامی که قشرهایی که در حیات فرهنگی جامعه، چه به‌عنوان آفرینش‌گر و چه به‌عنوان استفاده‌کننده، مشارکت دارند، گسترده شوند، ریخت‌شناسی و صورت فرهنگ با چه تغییراتی روبه‌رو می‌شود؟» (همان: ۱۹).

مانهایم دربارهٔ همین مسئله است که از مفهوم «مباحثهٔ اصیل» سخن به‌میان آورده است و بر همین مبنا می‌توان سؤال اصلی او را حول تحول دموکراسی سیاسی به دموکراسی فرهنگی مردم‌سالار دانست. «وظیفهٔ اصلی در واقع کشف تفاوت‌های بنیادی و ساختاری میان فرهنگی اشرافی و فرهنگ دموکراتیک یا مردم‌سالار است» (همان: ۲۰).

مانهایم از سویی دموکراسی را سرنوشت حتمی همهٔ جوامع بشری دانسته و از سوی دیگر یک‌سان‌سازی‌های شتاب‌آلوده را موردنقد قرار داده و معتقد است که هر انسانی محل ظهور اصلی هستی‌شناسانه به‌نام انسان است (همان: ۲۲). «در واقع، این قدرت فزایندهٔ اقشار پایین جامعه بود که برخورد برابر با همهٔ افراد جامعه را به‌عنوان ویژگی اصلی به امر مدرن تحمیل کرد» (همان: ۲۲). در توضیح این مطلب مانهایم عقیده دارد که میان نظام‌های تمامیت‌خواه گذشته (سستی) و امروزین (مدرن) تفاوت باید نهاد. به‌باور او، نظام‌های تمامیت‌خواه قدیمی در کسب اطاعت عامهٔ مردم با مشکلی روبه‌رو نبوده‌اند، اما نظام‌های دیکتاتوری معاصر ابتدا باید بر برانگیختن مردم برای نیل به قدرت سیاسی توانا باشند، اما «بعد از به‌قدرت‌رسیدن مجبورند تمام کوشش خود را برای مقابله با آثار منفی انتشار وسیع نیروهای حیاتی در سرتاسر جامعه به‌کار گیرند» (همان: ۲۴). او در ادامه از سه اصل قابل‌بحث در دموکراسی نام می‌برد، اما آن را کمالی مطلوب نمی‌داند، بلکه بر این عقیده است که برای تحقق دموکراسی این اصول را باید در جامعه جست‌وجو کرد. این سه اصل عبارت‌اند از: ۱. برابری بالقوهٔ هستی‌شناختی همهٔ اعضای جامعه، ۲. به‌رسمیت‌شناختن حیات فردی اجزای جامعه، ۳. وجود نخبگان در جامعهٔ دموکراتیک همراه با روش‌های نوین انتخاب نخبگان (همان: ۲۷).

در ادامه، مانهایم از تئوری اصل برابری هستی‌شناسانهٔ همهٔ انسان‌ها سخن رانده است که خلاصهٔ آن را به‌اختصار می‌توان چنین توضیح داد:

۱. در یک جامعهٔ پیشادموکراتیک، اقتدار اجتماعی به اندیشهٔ برتری هستی‌شناختی صاحب‌اقتدار گره خورده است و این همان منشأ جادویی نهاد پادشاهی است (همان: ۲۸).

۲. در فرایند دموکراتیک‌شدن سیاست، اقتدار از میان نمی‌رود، بلکه دیگر مستلزم نوعی جهش کیفی از لایه‌های پایین بشری به لایه نخبگان، که ماهیتاً بالاترند، نیست. به همین سبب، ذهن اقتدارگرا و پیشادموکراتیک تحول اندیشه را کناری نهاده و دیدگاه ایستا و سلسله‌مراتبی الگوهای درجه‌بندی‌شده از فضایل انسانی را کنار می‌نهد، حال آن‌که ذهن دموکراتیک برعکس به انعطاف‌پذیری انسان تأکید می‌کند (همان: ۲۹).

۳. تفاوت‌های آشکار معلول عوامل محیطی هستند. باور به شکل‌پذیربودن انسان (خوش‌بینی پداگوژیک) خصلتی دموکراتیک است و بدبینی پداگوژیک به پیشادموکراتیک و اشرافی برمی‌گردد (همان: ۳۱).

۴. در مجموع، چنین باید نتیجه گرفت که جامعه دموکراتیک از جامعه آریستوکراتیک علاقه بیش‌تری به کشف روابط مجرد و کلی میان اشیا دارد. درعین حال، چنین جامعه‌ای می‌کوشد تا عناصر کیفی را از تجارب خود کنار بگذارد و دانش کیفی را به حداقل برساند (همان: ۳۷-۳۸).

مانه‌ایم در بخش دیگر، که عنوان استقلال واحدهای اجتماعی را بر خود دارد، از مفهومی به نام «مباحثه اصیل» استفاده کرده است. مباحثه اصیل راهی برای دست‌یابی به حقیقت است. مشخصه اصلی مباحثه اصیل آن است که در آن استدلالی که مبنایی در شهود و حکم جزمی و اقتدار دارد، پذیرفته نیست. در این نوع از مباحثه، همه کسانی که در مباحثه شرکت می‌کنند، به‌طور برابر، یک‌سان، و مشترک مسئول نتایج مباحثه خواهند بود و این با نظم پیشادموکراتیکی که در آن مسئولیت معمولاً به‌نحوی متمرکز در جایی جمع می‌شود، تضاد آشکاری دارد. او از توزیع عادلانه‌تر روشن‌بینی و روشن‌فکری به‌شبه‌ای دیگر نیز نام برده و آن را «مردم‌سالارکردن ذهن» نامیده است. «آموختن روش‌های اندیشیدن واقع‌گرایانه، یعنی مردم‌سالارکردن ذهن، وظیفه برجسته دموکراسی‌های رشدیافته است» (همان: ۵۲). مردم‌سالارکردن ذهن قادر است آگاهی فردی را به ابعاد مختلفی تبدیل کند که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. آگاهی به موقعیت خود؛

۲. آگاهی به موقعیت جامعه؛

۳. پذیرش وجود رقیبان و حقوق آن‌ها؛

۴. بررسی دست‌یابی به نقاط مشترک و متمایز از هم.

باتوجه به حساسیت مانهایم درباره کم شدن فاصله میان نخبگان و توده‌ها در جوامع دموکراتیک، او از شش موضوعی که این حساسیت را مورد بررسی و دقت نظر بیش‌تری قرار داده‌اند، به شرح ذیل نام برده است.

الف. گزینش نخبگان و دموکراسی: گزینش نخبگان در هر جامعه‌ای به تناسب اوضاع اجتماعی آن جامعه شکل متفاوتی به خود می‌گیرد که میان دو حد نهایی رقابت بدون محدودیت و انحصار سخت‌گیرانه مثل قشربندی فئودالی یا کاست وضعیت‌های بنیادین زیادی می‌توان فرض کرد (همان: ۵۵)، اما در جوامع مدرن انتخاب نخبگان به سه شکل عمده انجام می‌پذیرد؛ ۱. ترفیع بوروکراتیک، ۲. رقابت سازمان‌دهی شده، ۳. فشارهای طبقاتی (همان، ۵۶). او با انتقاد از شیوه انتخاب فردگرایانه و نفی وجه ایدئولوژیک آن می‌نویسد:

این نوع فردگرایی قهرمان‌پرستانه این قابلیت را دارد که به سادگی به نوعی معنویت‌باوری ارتقا یابد... در متافیزیک فردگرایی، انسان هم‌چون جوهری مستقل و بی‌نیاز به ارتباط با دیگران تصویر می‌شود. در فلسفه انسان خودساخته هیچ‌جایی برای معنای انسان برای انسان دیگر وجود ندارد (همان: ۵۸).

مانهایم، هم‌چنان‌که در کتاب معروف خود با عنوان *ایدئولوژی و اتوپیا* (۱۹۳۶) آورده، بر این عقیده است که اهمیت نخبگان در کسب آگاهی زود هنگام از روند تحولات سریع اجتماعی نهفته است که امکان دست‌یابی به راه‌حل‌های جدید را فراهم می‌آورد. او می‌نویسد: «اگر پیشاهنگ بتواند دیدگاه‌های جدیدش را ابتدا به گروه‌های میانی و در پایان به توده‌ها منتقل کند، دموکراتیک شدن فرهنگ به فرایند کاهش فاصله میان نخبگان و توده‌ها تبدیل می‌شود، نه فرایند گسترش برابری مبتذل» (مانهایم ۱۳۹۲: ۵۴).

ب. ساختار گروه در رابطه با گروه‌های دیگر: در این گزاره فرض مانهایم آن است که دموکراتیک شدن فرهنگ چیزی جز کاهش فاصله میان گروه‌های نخبه روشن‌فکری و دیگر بخش‌های جامعه نیست. با پیشرفت مردم‌سالاری شدن جامعه، باید پیوند میان دو گروه روشن‌فکر و جامعه کل هویتی ارگانیک‌تر به خود گیرد.

ج. ارزیابی از خود نخبگان اشرافی و دموکراتیک.

د. فاصله اجتماعی و دموکراتیک شدن فرهنگ: مانهایم عمده و طولانی‌ترین بحث و درضمن انضمامی‌ترین بخش کتاب خود را به این مبحث اختصاص داده است. او در این

بخش با موضوع فاصله‌گزینی، که آن را با پدیده بیگانگی هم‌زاد می‌داند، بحث خود را آغاز کرده، گرچه معتقد است که فاصله‌گزینی و بیگانگی پدیده‌های متفاوتی هستند. به‌باور او، فاصله‌گزینی را می‌توان به بهترین شکل در دورشدن از دیگران دانست. شکل آغازین تکوین فاصله اجتماعی همانا اجتناب از آن‌گونه کارهایی است که به فاصله فضایی منجر می‌شوند، لیکن به‌مرور این اجتناب ضرورت اولیه خود را از دست وانهاده است و فاصله اجتماعی به امری قائم‌به‌ذات مبدل می‌شود. مانهایم دموکراتیک‌شدن یا مردم‌سالاری را اساساً چیزی جز کاهش فاصله‌های عمودی یا فاصله‌زدایی نمی‌داند (مانهایم ۱۳۹۴: ۶۷). برای برداشتن چنین گامی استفاده از زبان روزمره در ادبیات و آداب مذهبی گام مهمی برای دموکراتیک‌شدن فرهنگ است و همین‌طور ارتقای مباحث فنی و صنعتی به محدوده عالی و مقدس علم. بنابراین، دموکراتیک‌شدن چیزی جز گریختن از توهم نباید پنداشته شود. او در همین رابطه به نقش خردستیزانه و آگاهی‌بخش جامعه‌شناسی معرفت هم نگاهی افکنده است. جامعه‌شناسی معرفت به آثار نمونه‌ای فرهنگی از دور و به‌شکل ایدئال نمی‌نگرد، بلکه دیدگاهی تحلیلی دارد و می‌کوشد تا از کوچک‌ترین و جزئی‌ترین روابط میان نیروهای بی‌شماری که بر فرایندهای فرهنگی اثر می‌گذارند، آگاه شود (همان: ۷۵). به‌باور او، در روزگاران پیشادموکراتیک توده‌های مردم موجوداتی منفعل بودند، لیکن درعوض اختیاری هم در تعیین سرنوشت خود نداشتند، اما دموکراتیک‌شدن تدریجی با پیچیده‌ترشدن فرایندهای اجتماعی و اقتصادی همراه است که تصمیم‌گیری و تحلیل‌گری را، به‌جای عملکرد خود، به خود سنت می‌نشانند (همان: ۷۶).

در ادامه، مانهایم به تضاد میان تفکر تکوینی و تفکر نظام‌گرا بذل توجه کرده است. ذهن تحلیلی معاصر بر رویکرد تکوینی تأکید دارد، حال آن‌که فرهنگ‌های اقتدارگرا از بررسی سیر تکوین پدیده‌ها فاصله گرفته‌اند و به‌دنبال آن‌گونه سیستم‌هایی از حقایق همیشگی‌اند که ظاهراً دگرگونی‌ها و تحولات اجتماعی هیچ تأثیری در آن‌ها ندارند. به‌نظر او، درست است که تفکر سنتی با روش تکوینی (تاریخی) تضاد آشکاری دارد، اما از مسئله منشأ پدیده‌ها نه تنها غافل نبوده، بلکه آن را در فاصله‌ای اساطیری قرار می‌دهد، به‌گونه‌ای که دیگر نمی‌تواند مورد تحلیل واقع‌گرایانه قرار گیرد، زیرا در حجاب اساطیر مقدس پنهان شده است. در دوره بعد، معمولاً یک روایت محافظه‌کارانه جدید از فلسفه تاریخ ارائه می‌شود که از تفسیر خردگرایانه اسطوره خردستیز و فراعقلانی حاصل شده است. تاریخ هم‌چون اجرای تدریجی یک نقشه عقلانی معنادار جلوه می‌کند. البته همه این تفسیرها در خدمت

توجیه نظم اقتدارگرایانه موجود قرار می‌گیرند (همان: ۷۸)، اما در یک جامعه دموکراتیک آنچه موضوع بحث و توجه مردم قرار می‌گیرد، همانا مسئله قدرت است، زیرا دربرگیرنده سازوکارهای دقیق تولید قدرت به روش‌های دموکراتیک است. باتوجه به نکات گفته شده، مانهایم کوشیده است تا میان فاصله‌گزینی پیشادموکراتیک، که اشخاص و گروه‌های واقعاً موجود را در جایگاه متعالی غیرقابل دست‌رسی قرار می‌دهد، و فاصله‌گزینی دموکراتیک، که باعث تشخیص و تمایز میان موجودات است، تفاوت آشکاری قائل شود. مانهایم نگاهی هم به قرون وسطا، تغییرات کلیسایی، و رشد تصوف انداخته و این تغییرات را مقدمه‌ای برای تکوین و رشد تاریخی فرایند دموکراسی دانسته است. به‌باور او، در آغاز قرون وسطا بر مراسم عشاء ربانی تأکید زیادی می‌شده، که به اقتدار کشیش و نهاد کلیسا می‌انجامیده است، اما در اواخر همین دوران وعظ و خطابه، که نیازمند گفت‌وگویی دوطرفه است، رشد قابل توجهی می‌یابد. به‌نظر او، اشراف هم از اهمیت زیادی برای شکل‌بخشیدن به تکوین تاریخی دموکراسی برخوردارند، زیرا کشیش را هم‌چون مشاور بی‌واسطه می‌داند که با مؤمنان در تماس مستقیم قرار دارد (همان: ۸۴). مانهایم در ادامه تحلیلش به پدیده خدا هم پرداخته و معتقد است که در تاریخ تفکر ماورای طبیعی، اندیشیدن به خدای شخصی و خدای پدر بیان‌گر نهایت فاصله‌گزینی است که با ویژگی‌های فاصله‌گزین و سلسله‌مراتبی فرهنگ‌های اجتماعات پدرسالار هم‌خوانی بیش‌تری دارد، اما تأکید عصر جدید بر حضور درون‌جهانی و همه‌جایی خداست. اصل الهی جنبه ماورایی خود را به تدریج از دست می‌دهد و با گذار از مرحله دئیسم، که در آن حداقل ویژگی‌های شخصی و ماورایی به خدا نسبت داده می‌شود، به همه‌خدایی و وحدت وجود می‌رسد (همان: ۹۳).

ه. آرمان‌های فرهنگی گروه‌های اشرافی و دموکراتیک: به‌باور مانهایم در جامعه معاصر غربی شاهد بروز تضاد و رقابت شگرفی میان دو گونه آرمان فرهنگی هستیم که یکی کمابیش اشرافی باقی مانده و دیگری دموکراتیک است. در آرمان نوع اول با موضوع انسان‌گرایی مواجه خواهیم بود و در نوع دوم به موضوع دموکراسی برخورد خواهیم خورد. آرمان تربیتی انسان‌گرایانه را می‌توان آرمان یک گروه، یعنی بورژوازی تربیت‌شده، دانست که بر تمایز و دیگربودگی با توده‌های مردم اصرار دارد. این آرمان مقلد ارزش‌های دوره کلاسیک است، با این همه، در هر دو جنبه آرمان انسان‌گرا اصل اشرافی فاصله‌گزینی را می‌توان به‌خوبی ملاحظه کرد. آنچه انسان‌گرا در این‌جا به فاصله‌گزینی شناخته‌شده قبلی اضافه

می‌کند، فاصله‌گزینی فردی است، زیرا انسان‌گرا قبل از هرچیز می‌خواهد یک شخصیت با حقوق خاص خود باشد (همان: ۹۶). به‌نظر مانهایم، آنچه در حذف شدن آرمان انسان‌گرا در فرهنگ معاصر مؤثر است، نارسایی اهداف غایی آن نیست، بلکه ناتوانی این آرمان در غنابخشیدن به حیات توده‌های مردم است. اشکالاتی را که مانهایم بر آرمان انسان‌گرایانه وارد می‌داند، عبارت‌اند از: ۱. گروه نخبه‌خاستگاه خود را با خود جهان اشتباه می‌کند، ۲. فقدان تمام واقعیات ملموس زندگی، ۳. رابطه زیبایی‌شناسانه خالص با اشیا، ۴. غفلت از عنصر شخصی و روایت‌گرایی در خلاقیت ادبی و هنری، ۵. دشمنی با هرچیز پویا و خلاف انتظار (همان: ۹۸-۹۹). آنچه درباره آرمان‌گرایی دموکراتیک می‌توان گفت به‌شکل خلاصه چنین است: ۱. برخلاف آرمان انسان‌گرایانه، آرمان دموکراتیک بر ایدئال تخصصی حرفه‌ای تأکید دارد؛ ۲. در جهان پیشادموکراتیک، سیاست یک حرفه تخصصی نبود. مناصب سیاسی را آماتورهایی اشغال می‌کردند که سیاست کارشان نبود، بلکه خود را با آن مشغول می‌کردند؛ ۳. از نظر ماهیت، تربیت فرد متخصص به او درکی عمیق‌تر و کامل‌تر از موقعیت خودش اعطا می‌کند (همان: ۱۰۰-۱۰۴).

و. مسئله بی‌خویشی یا غنا: آخرین موضوعی که مانهایم به آن پرداخته و عنوانش ممکن است در بحث از دموکراتیک‌شدن فرهنگ تا اندازه‌ای غلط‌انداز به‌نظر برسد و با مضامین عرفانی شرقی یکی انگاشته شود، موضوع بی‌خویشی است. در این چهارچوب، مانهایم عقیده دارد که از ویژگی‌های یک انسان واقعی همانا فاصله‌گرفتن گاه‌وبی‌گاه او از وضعیت خود و دنیا است. او این آرمان را بی‌خویشی می‌نامد. فرایند دیالکتیکی بی‌خویشی را مانهایم با سه عنوان بررسی کرده است: ۱. رابطه من و موضوع‌شناسی، به‌معنای فاصله‌زدایی ریشه‌ای از همه موضوعات انسانی یا غیرانسانی. «هیچ‌چیز در ماورا نیست... جهان موجود نمادی برای جهانی ابدی نیست» (همان: ۱۰۹). این جاست که با بروز تام واقع‌گرایی مواجه می‌شویم؛ ۲. رابطه من و تو، به‌معنای از میان برداشتن فاصله اجتماعی میان پایین و بالا. نوعی یک‌سان‌سازی که به یک‌نواختی بی‌روح می‌انجامد. «به این ترتیب که با یک‌سان‌سازی فواصل صرفاً اجتماعی این امکان پیش‌آید که فاصله وجودی نمود پیدا کند و آن‌گاه که من دیگر مجبور نباشم که با دیگران در نقش یک فرودست یا فرادست اجتماعی برخورد داشته باشم» (همان: ۱۱۱)؛ ۳. رابطه من و خودم، به این معنا که نظم اجتماعی دموکراتیک با گرایش به حداقل‌رساندن فاصله اجتماعی عمودی، مناسب‌ترین شرایط را برای رشد شخصیت درونی‌شده فراهم می‌آورد (همان: ۱۱۵).

در پایان، باید گفت که اوضاع سیاسی و نابه‌سامان آلمان دهه ۱۹۳۰ عاملی بود که مانهایم را به طرح مباحثی چون جامعه‌شناسی معرفت و نظریه دموکراتیک‌شدن فرهنگ کشاند. چنان‌که نگاهی به موضوعات مطرح جامعه‌شناسی آن ایام آلمان بیندازیم، متوجه خواهیم شد کسانی که نگران اوضاع اجتماعی جامعه بودند، هرکدام از منظری متفاوت به موضوع می‌نگریستند. پیش از این‌ها ماکس وبر و امیل دورکهایم (Emile Durkheim) موضوع دین را برای بررسی اوضاع بحرانی جامعه انتخاب کرده بودند، لیکن کسانی چون ماکس شلر (Max Scheler) و مانهایم به ایدئولوژی‌هایی سیاسی پرداختند که جای دین را در کشاکش‌های فلسفی پر کرده بودند. همه اندیشه‌های مانهایم تازمانی که در آلمان می‌زیست، تحت نگاه خاص او به جامعه‌شناسی معرفت معنا می‌یابد و به همین سبب جامعه‌شناسی معرفت او به یکی از بزرگ‌ترین درگیری‌های نظری در حوزه علوم اجتماعی در آلمان انجامید. ممکن است علت این درگیری‌ها آن باشد که مانهایم تفکری سیاسی را بار دیگر در کانون بررسی‌های خود قرار داد که به نظرش نیرویی بود که از قرن نوزدهم عامل محرک جهان‌بینی‌ها به حساب می‌آید؛ موضوعی که بی‌شک در جمهوری وایمار سبب اختلاف‌نظرهای اساسی شد (کنوبلاوخ ۱۳۹۰: ۱۶۴)، اما کارنامه فکری و اندیشه‌ورانه مانهایم بی‌نقد هم باقی نماند.

در خاتمه این بحث، ذکر این نکته لازم است که مانهایم و تلقی جامعه‌شناختی او به هیچ‌وجه نباید به این معنا دانسته شود که فقط از همین منظر یگانه می‌توان به تحلیل تجربه بشری دست زد، بلکه برعکس، یکی از دلایل این که می‌خواهیم واقعیت انسانی را موردتحلیل ریشه‌ای جامعه‌شناختی قرار دهیم، آن است که قصد فهم تأثیرات عوامل اجتماعی را داریم تا چنان‌چه برای اجتماعات انسان مضر تشخیص داده شوند، پی‌آمدهایشان را بتوان به‌کناری نهاد. دورانی که در آن زندگی می‌کنیم با دوران زندگی مانهایم شباهت آشکاری دارد. امروزه فرایند دموکراتیک‌شدن فرهنگ در همه جوامع بشری و خصوصاً جوامع در حال توسعه آشکار است و باعث شده است تا انسان‌ها به تشخیص‌های اجتماعی و مستقل فردی دست یابند و براساس آن‌ها دست به عمل زنند، به‌گونه‌ای که از چشم‌اندازی نظری هیچ‌کس یا قشری بر دیگری برتری نداشته باشد، مگر در عرصه عمل و از نگاه مردم، اما جریان‌ات ارتجاعی سیاسی نیز بی‌کار ننشسته‌اند و علنی به جنگ دموکراسی می‌روند. در چنین شرایطی ممکن است تمام دستاوردهای دنیای مدرن و از آن جمله

دموکراسی فرهنگی دچار سوءبرداشت و تفسیرهای غلط شود، اما مانهایم اعتقاد دارد که این‌ها همه از تأثیرات همان گرایش اصلی، یعنی دموکراتیک‌شدن فرهنگ، در همه جوامع است و این پویه نتایج خواسته‌وناخواسته بسیاری دارد، اما جهت اصلی همان است که مانهایم پیش‌بینی می‌کند (مانهایم ۱۳۹۴: ۱۶).

ارنست روبرت کورتیوس (Ernst Robert Curtius) آرای مانهایم را گونه‌ای جامعه‌شناسی مفرط نامید که نتیجه‌ای جز بی‌پایگی روحی و بحران‌زدگی جامعه آلمان را به‌همراه نداشت. رینگر (Ringer) آرای مانهایم را اوج کارمندزدگی‌ای (ماندارنیسم) دانست که به واگذاری حکومت به روشن‌فکران دور از جامعه تمایل داشت. نوربرت الیاس (Norbert Elias) آن را گونه‌ای شکل بورژوازی مارکسیستی دانست. ماکس هورکهایمر (Max Horkheimer) آن را دارای ضعف‌های جامعه‌شناختی دانست. لنگ (Leng) این انتقاد را به مانهایم وارد می‌کرد که از مقوله‌های اجتماعی ساختاری چون اشراف شهروند و محافظه‌کار فراتر نمی‌رود. نقد آدورنو به مانهایم ریشه در تبدیل مفاهیم دیالکتیک به مقوله‌های طبقه‌بندی‌شده داشت که ناتوان از دیدن پویایی تحول اجتماعی می‌شد (کنوبلاوخ ۱۳۹۰: ۱۶۵).

۴. نقد محتوایی اثر

۱,۴ نقاط قوت

۱. کتاب *دموکراتیک‌شدن فرهنگ* طرح روشن و مشخصی دارد و خواننده دچار ابهام و سردرگمی در مطالعه و درک موضوعات متعدد نمی‌شود؛
۲. نویسنده در این کتاب کمابیش خواننده عامی را مدنظر داشته است و بدین جهت این کتاب هم‌چون سایر کتاب‌های آلمانی‌زبان دچار پیچیدگی‌های مفهومی و جملات طولانی با ضمایر متعدد نیست (کورنر ۱۳۶۷)؛
۳. در کتاب به آثار مورداستفاده در اثر ارجاعات چندانی داده نشده است و به همین جهت خواننده به راحتی می‌تواند موضوعات کتاب را سلسله‌وار دنبال کند؛
۴. حجم کتاب (۱۱۸ صفحه) خواننده را در خواندن و به‌پایان‌بردن اثر تشویق می‌کند. بنابراین، از آن جمله کتاب‌هایی است که تا به آخر خوانده می‌شوند؛
۵. چاپ کتاب و ویژگی‌های ظاهری کتاب چشم‌نواز و مناسب است.

۲,۴ نقاط ضعف

۱. در فصل‌های آخر استفاده از مفاهیمی را شاهدیم که بیش‌تر به حوزه فلسفه و عرفان مربوط‌اند و به کار جامعه‌شناسی نمی‌آیند؛ مفاهیمی هم‌چون مسئله بی‌خویشی یا فنا. شاید اگر نویسنده از واژگان عینی‌تر و جامعه‌شناختی‌تر بهره می‌برد، خواننده از کلنجاررفتن با این مفاهیم چندپهلوی‌رهایی پیدا می‌کرد.
۲. بعضی جاهای کتاب به توضیح مترجم نیاز داشته که در این کار کوتاهی شده است و با توجه به انتزاعی بودن و قیاسی بودن روش به کاررفته در کتاب، این توضیحات خواننده ناآشنا به مضامین جامعه‌شناسی را در فهم اثر یاری می‌رساند.
۳. فصل آخر کتاب در سیاق نگارش چندان شبیه فصل‌های پیش‌از آن نیست و یک‌سره به حوزه‌های انتزاعی و مفهومی صرف وارد می‌شود و برای خواننده مایه ملالت و خستگی خواهد بود.

۵. نقد صوری اثر

۱,۵ نقاط قوت

۱. ترجمه روان و خواناست؛
۲. مفاهیم به کاررفته قابل فهم‌اند؛
۳. صفحه‌بندی و ویژگی‌های نوشتاری چشم‌نوازند.

۲,۵ نقاط ضعف

۱. اگر مترجم محترم معادل انگلیسی برخی واژگان را در پاورقی ذکر می‌کرد، مطلوب‌تر بود.
۲. لازم بود که مترجم در پیش‌گفتاری که بر کتاب نوشته، توضیحی درباره استفاده از پاورقی‌ها، که مرتبط با خود نویسنده، ناشر انگلیسی، و مترجم است، به تفکیک ارائه می‌کرد.
۳. استفاده از بعضی مفاهیم تاریخی هم‌چون باروک یا مفاهیم انتزاعی هم‌چون فنا نیازمند توضیح مترجم برای خواننده ناآشنا به موضوعات جامعه‌شناسی با کاربرد خاصشان در این اثر است.

۴. اگر کتابی با این اهمیت که به شرح وقایعی می‌پردازد که برای مردم جامعه ایران کنونی چندان ناآشنا نیست، بهتر است به جای ترجمه صرف، توضیحات تاریخی تکمیلی نیز از جانب مترجمان آورده شود تا گستره خوانندگان اثر افزایش یابد و بهره‌دهی آن بیش از پیش شود.

۶. نتیجه‌گیری

کارل مانهایم، متفکر شناخته‌شده مجاری، از آن دسته اندیشمندانی است که توجه خود را به تحلیل و بررسی رابطه فرهنگ و دموکراسی در آغاز قرن بیستم و در هنگامه مدرنیسم معطوف کرده است. هدف وی در کتاب *دموکراتیک شدن فرهنگ* تبیین این باور است که گرایش به دموکراسی سرنوشت گریزناپذیر همه جوامع بشری است و مراد از مردم‌سالاری نیز نه شکل سیاسی آن، بلکه گسترش و تأثیر دموکراسی در همه حوزه‌های زندگی فرهنگی و فکری جوامع بشری است. مانهایم در این کتاب در پی یافتن پاسخ این سؤال است که کدام عوامل مانع تحقق دموکراسی‌های سیاسی در جوامع در حال‌گذار می‌شوند. مراد اصلی او در این باره البته ارائه بحثی پیرامون ابعاد اومانستی و سنتی اجتماعات بشری است. موضوع و محتوای کتاب مذکور بدین علت واجد اهمیت و توجه است که فرهنگ جامعه را شامل اطلاع و آگاهی از اصول انسانی هم‌چون برابری، برادری، و آزادی می‌داند که به‌منظور تحقق آن، احاد جامعه باید فعالیت و دخالت جدی داشته باشند. انتخاب برگزیدگان جامعه در فرایندی برنامه‌ریزی‌شده و قانونی صورت می‌گیرد. به عقیده مانهایم برای ساختن چنین جامعه‌ای باید در جهت کم‌رنگ‌تر کردن فواصل طبقاتی و حذف باورمندی‌های ذات‌گرایانه گام برداشت. با توجه به دموکراسی نوپای ایران پس از انقلاب اسلامی، راه‌کارهای ارائه‌شده در این کتاب می‌تواند به فهم پیچیدگی‌های موجود در امر دموکراسی و تحقق آن به‌منظور برنامه‌ریزی‌های اجتماعی و سیاسی یاری رساند و راه‌نمای مؤثری در این حوزه باشد.

کتاب‌نامه

- آرنت، هانا (۱۳۸۸)، *توتالیتراریسم*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: ثالث.
کاسیرر، ارنست (۱۳۹۳)، *اسطوره دولت*، ترجمه یدالله موقن، تهران: هرمس.

تأملی بر نظریهٔ دموکراسی فرهنگی کارل مانهایم ... (عبدالرضا نواح) ۴۲۳

کنوبلاوخ، هوبرت (۱۳۹۰)، *مبانی جامعه‌شناسی معرفت*، ترجمهٔ کرامت‌اله راسخ، تهران: نی.
کورنر، استفان (۱۳۶۷)، *فلسفهٔ کانت*، ترجمهٔ عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی.
کوزر، لویس (۱۳۶۸)، *زندگی و اندیشهٔ بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمهٔ محسن ثلاثی، تهران: علمی.
مانهایم، کارل (۱۳۹۲)، *ایدئولوژی و اتوپیا*، ترجمهٔ فریبرز مجیدی، تهران: سمت.
مانهایم، کارل (۱۳۹۴)، *دموکراتیک‌شدن فرهنگ*، ترجمهٔ پرویز اجلالی، تهران: نی.
نویمان، فرانس (۱۳۷۰)، *بیه‌موت؛ ساختار و عملکرد ناسیونال‌سوسیالیسم*، ترجمهٔ
محمدرضا سوداگر، تهران: دنیای مادر.

Adorno, T. (1950), *Die Authoritaere Persoenlichkeit*, Fischer, Frankfurt am Main.

Mannheim, K. (1956), *Essays on the Sociology of Culture*, Fisher, Frankfurt am Main.

